

بسم الله الرحمن الرحيم

اعجاز قرآن در کاربرست حروف معانی زایده نحوی

دکتر کریم پارچه‌باف دولتی^۱

چکیده

یکی از مهم‌ترین وجوه اعجاز قرآن کریم، اعجاز در حوزه الفاظ قرآن، فصاحت و بلاغت است. در این جنبه از اعجاز، جایگاه یکایک کلمات و عبارات قرآن کریم حائز اهمیت بوده و تغییر، جابجایی، افزایش یا کاهش در هر حرف، کلمه یا عبارت قرآنی، آن را از اوج زیبایی و اعجاز لفظی خارج می‌سازد. یکی از موارد مهم و تأثیرگذاری که در حوزه الفاظ قرآن، اعجاز کلام الهی را بیشتر می‌نمایند، وجود حروف معانی‌ای است که در دانش نحو با عنوان زایده شناخته می‌شوند و فایده آنها، تأکید دانسته شده است؛ هر چند کاربرد این حروف در بلاغت متفاوت تلقی می‌شود.

در این مقاله، پس از بیان تعاریف و برخی دیدگاه‌های موجود درباره حروف زایده، دو نمونه از مواردی که این حروف در قرآن به کار رفته، بررسی و نشان داده شده که کاربرست آنها در هر آیه، با توجه به معنا و موقعیتشان صورت پذیرفته است؛ به گونه‌ای که تغییر، جابجایی، افزایش یا کاهش آن به اصل قرآن لطمه‌ای وارد می‌سازد که تضعیف‌کننده اعجاز قرآن می‌باشد.

کلید واژه‌ها

اعجاز قرآن، اعجاز لفظی، فصاحت و بلاغت، حروف زایده، تأکید، نظم‌آهنگ.

مقدمه

«اعجاز قرآن» در جوانب مختلف لفظی و معنوی، در طول تاریخ توسط دانشمندان بررسی شده است. «اعجاز لفظی» خود، از منظرهای گوناگون نظیر: کاربرد واژگان مناسب، ترکیب منحصر به فرد و بی‌بدیل، فصاحت و سلاست الفاظ و معنا، بلاغت فوق‌العاده و عرصه‌های دیگر قابل تحقیق است. هرچند تحدی قرآن طبق آیات قرآنی از کل قرآن (طور: ۳۴ و اسراء: ۸۸) تا ده سوره (هود: ۱۳) و حداقل یک سوره (یونس: ۳۸ و بقره: ۲۳) دانسته شده است، ولی کاربرد و جایگاه تک‌تک واژگان آن، نقش ویژه‌ای در اعجاز دارد. البته نباید فراموش کرد، محققان در بسیاری از موارد هنوز نتوانسته‌اند به یکایک کلمات و تمایز آنها با یکدیگر پرداخته و حکمت آن را کشف نمایند. یکی از نکات قابل توجه در این زمینه، «کاربرد حروف زاید نحوی در قرآن کریم» و بررسی زاید بودن آنها در جمله و چگونگی ارتباط آن با اعجاز کلام الهی است. لازم است ابتدا به تعاریف پایه‌ای در این بحث پرداخته و سپس با استخراج و بیان نمونه‌هایی از این حروف در آیات مختلف، جایگاه آنها روشن و زوایای گوناگون امر پدیدار گردد.

روش کار

روشی که در این مقاله مورد استفاده قرار گرفته است، تحلیلی - توصیفی با بررسی نمونه‌ای از مصادیق بحث می‌باشد.

اعجاز لفظی قرآن

یکی از وجوه مهم اعجاز قرآن، «اعجاز لفظی قرآن» است. این وجه از اعجاز، نخستین وجه محسوب می‌شود که از عصر نزول قرآن تا حدود قرن پنجم هجری قمری، تقریباً تنها وجه مورد توجه اعجاز بوده است.

^۱ استادیار گروه علوم قرآن و حدیث دانشگاه مذاهب اسلامی، تهران، ۰۹۱۲۸۰۸۱۳۲۴ kdowlati@chmail.ir تألیف در سال ۱۳۸۸ و بازنویسی و تکمیل در سال ۱۳۹۲.

باقلائی یکی از مهم‌ترین وجوه اعجاز را، اعجاز در نظم و تألیف شگفت و ویژه قرآن می‌داند. سپس آن را به تفصیل توضیح می‌دهد. از جمله این که می‌نویسد: بخشی از این نظم بدیع، به جمله‌بندی قرآن بازمی‌گردد که از روال شناخته شده کلام عرب خارج بوده و ویژگی‌های جدیدی را دربر دارد. آن گاه، فصاحت قرآن را برتر و فراتر از سخن عرب می‌داند و در نهایت، نحوه چینش مطالب در قرآن را نوع خاصی می‌داند که نه تنها در شعر، بلکه در سایر اشکال کلام عرب نیز ویژه است؛ داستان‌ها، پندها، استدلال‌ها، احکام، بشارت و انذار، اخلاق، سیره و سایر موارد را به شکلی در کنار هم آورده است که با هیچ کلامی قابل مقایسه نیست. در قرآن، تناسب همراه تباین و اختلاف با ائتلاف معنا طوری وجود دارد که فصاحت و بلاغت، آشکار می‌گردد (نک: باقلائی، بی‌تا، صص ۳۵-۴۷). از او در جای دیگر چنین نقل شده است: «وجه اعجاز قرآن در نظم، تألیف، ترکیب خاص و خارج بودن آن از نظم معمول کلام عرب و مباین بودن آن با اسلوب خطاب‌های مردم می‌باشد.» (سیوطی، بی‌تا، ج ۴، ص ۹). سیوطی به نقل از ابن عطیة اندلسی می‌نویسد: «در وجه اعجاز، صحیح این است که نظم، صحت معانی و توالی فصاحت الفاظ در قرآن وجود دارد. ... وقتی الفاظ قرآن مرتب شده‌اند، احاطه آن به این که مناسب است دنبال لفظ دیگر بیاید و معنایی را بعد از معنای دیگر روشن کند دانسته شود. ... پس نظم قرآن در نهایت فصاحت قرار دارد.» (پیشین، صص ۹-۱۰). به نقل از مراکشی در کتاب «شرح مصباح» نقل شده است: «جهت معجزه در قرآن با تفکر در علم بیان شناخته می‌شود که گروهی آن را برگزیده‌اند. با آن، از خطا در رساندن معنا و مشکل آن احتراز می‌شود و با آن، وجوه زیباسازی کلام بعد از رعایت تطبیق آن با مقتضای حال شناخته می‌شود.» (پیشین، صص ۱۰-۱۱). امام فخرالدین رازی نیز ترجیح داده که وجه اعجاز قرآن، فصاحت، تمایز اسلوب به نسبت سایر روش‌ها، سلامت از تمام عیوب و موارد مشابه باشد (فخرالدین رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۱، صص ۱۱۵-۱۱۶). زرکشی از ابن‌زَمَلْکَانی در کتاب «البرهان الکاشف عن اعجاز القرآن» چنین نقل می‌کند: «وجه اعجاز به تألیف مخصوص قرآن و نه مطلق تألیف برمی‌گردد به این که واژگانش در حالت اعتدال در ترکیب و وزن است و ترکیباتش در اوج معنا و تمام فنون لفظی و معنوی‌اش در بالاترین مرتبه قرار دارد.» (زرکشی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، صص ۲۲۷-۲۲۸). زرقلانی، نخستین وجه اعجاز قرآن را زبان و اسلوب دانسته، چنین می‌گوید: «قرآن به این اسلوب دلنشین جذاب که مشتمل بر این خصایص والا شده است، نازل شده و چنین ویژگی‌هایی در غیر قرآن جمع نشده است.» (زرقلانی، ۱۴۱۷ق، ج ۲، ص ۲۶۰). سیوطی به نقل از قاضی عیاض اندلسی در کتاب «دار الشفا بتعریف حقوق المصطفی» چهار وجه از وجوه اعجاز را چنین برمی‌شمرد: ۱- حسن تألیف، هماهنگی کلمه و فصاحت و بلاغت خارج از عادت و عرف عرب؛ ۲- صورت عجیب نظم و اسلوب ناآشنا برای عرب‌زبانان که با روش‌های معمول عرب‌ها در سخن گفتن و روش نظم و نثر آن که بر آن آمده و انتهای آیات بر آن قرار گرفته و فواصل کلماتش به آن خاتمه یافته است و قبل و بعد از آن، نظیری برای آن یافته نشده است؛ ۳- اخبار غیبی و آینده‌ای که رخ نداده بود را شامل می‌باشد؛ ۴- اخبار نسل‌ها و امت‌های گذشته و ادیان نابود شده؛ از آنچه که فقط داستان یگانه‌ای از آن را بزرگان اهل کتاب که عمرشان را در فراگیری آن سپری کرده بودند، می‌دانند و پیامبر اکرم (ص) که امی بود و خواندن و نوشتن نمی‌دانست، آن را به شکل صحیحش از قرآن می‌آورد (سیوطی، بی‌تا، ج ۴، صص ۱۸-۱۹). از راغب اصفهانی در تفسیرش، نقل کرده‌اند که اعجاز ذاتی و مخصوص قرآن را متعلق به نظم خاص آن می‌دانسته و بیان آن را بر توضیح نظم کلام متوقف دانسته و آن نظم را مخالف و مغایر با نظم دیگر کلام‌ها می‌داند. سپس به پنج مرتبه تألیف کلام اشاره می‌کند که عبارت‌اند از: ۱- ساخته شدن سه نوع کلمه: اسم، فعل، حرف؛ تشکیل شدن جمله‌های دارای معنای مفید از کلمات برای بیان منظور مردم در گفتگوهایشان که «نثر» نامیده می‌شود؛ ۳- ترکیب کلمات با ورود و خروج ویژه، مبادی و مقطع خاص که «نظم» می‌نامند. البته کلام منظوم در محاوره «خطابه» و در نگارش «رساله» نام دارد؛ ۴- این که در پایان جملات، وزن خاصی نیز داشته باشد که «مسجع» نام دارد؛ ۵- با وجود تمام محاسن فوق، دارای وزن کامل باشد که «شعر» می‌باشد. آن گاه کلام را از این اقسام خارج نمی‌داند که هر کدام نیز، دارای نظم مخصوصی‌اند (سیوطی، بی‌تا، ج ۴، صص ۱۱-۱۳). سیوطی مطالب اصفهانی را در پایان، چنین جمع‌بندی می‌کند: «قرآن دربردارنده محاسن همه موارد است با داشتن نظم غیر از نظم یکایک آنها. دلیل بر این مطلب، آن است که به قرآن، رساله، خطابه، شعر یا سجع گفته نمی‌شود، درحالی که صحیح است «کلام» نامیده شود. کلام بلیغ وقتی به گوش انسان برسد، بین آن و سایر حالات کلام، جدایی مشخص است و به همین دلیل فرمود: «و انه لکتاب عزیز. لا یأتیه الباطل من بین یدیه و لا من خلفه» (فصلت: ۴۱-۴۲) برای اشاره به این که تألیف آن، مطابق نظم متعارف بشر نیست که با افزایش و کاهش مشابه دیگر کتاب‌ها، امکان تغییر داشته باشد.» (پیشین، ص ۱۳).

برخی از محققان، این وجه از اعجاز را چنان برجسته و مهم دانسته‌اند که اعتراف به آن را نه فقط برای مسلمانان، بلکه برای هر عرب غیرمعاند نیز صحیح می‌دانند. اعراب در بلاغت قرآن تأمل و تفکر کرده و به اعجاز آن ادعان نموده‌اند. ایشان که فصیحان نابغه‌ای بین خود داشتند، شایسته بود خواسته قرآن را پاسخ گویند و دلیلش را با معارضه ساقط کنند (نک: موسوی خوئی، ۱۳۶۶ش، صص ۳۷-۴۵). رافعی در این باره چنین می‌نویسد: «بعضی از فرق را عقیده این است که اعجاز قرآن از جهت نظم و اسلوب غریب آن در فواصل و آغاز و انجام آیات می‌باشد. ... بعضی، سبب اعجاز را خالی بودن از تعقید و کراهت ذوق و جز این‌ها از چیزهایی که باعث استکراه لفظ است دانسته‌اند. دسته‌ای دیگر، جهت اعجاز را خالی بودن قرآن از تناقض و مشتمل بودن بر معانی دقیقه تصور نموده‌اند و دیگران، مجموع چند وجه از این وجوه را مناط قرار داده‌اند.» (رافعی، ۱۳۶۱ش، صص ۱۱۷-۱۱۸). وی در جایی دیگر می‌گوید: «عرب در آن دوره به پایه مهمی از فصاحت - که در تاریخ، نظیر آن سابقه نداشته است - رسیدند و پیوسته در مقام تهذیب و اصلاح لغت خود و تطبیق آن با نوامیس اجتماعی برآمده و در انشای شعر و انشاد آن تفتن می‌کرد. ... با تتبع در تاریخ لغت عرب پیش از اسلام به خوبی معلوم می‌گردد که تمام این‌ها مقدمه نزول

قرآن بوده و در هیچ‌یک از نقاط زمین جز جزیره‌العرب سابقه ندارد که پرورش آنها تنها پرورش لغوی و ادبی بوده و زیبایی کلام و طراوت سخن در نظر آنها، دارای اهمیت مخصوصی گشته است. ... اگر فصاحت و بلاغت در عرب ... رواج نداشت و احساس خلاق و طبایع آنان را تشکیل نمی‌داد به نحوی که آنها را به هر طرف سوق دهد و خواه ناخواه تسلیم او باشند و اگر قرآن بر اسرار این فصاحت منطوبی نبود و زمام آن را به دست نمی‌گرفت و بر افکار و طبایع آنها چیره نمی‌گشت و در مقابل امیال آنها ایستادگی نمی‌کرد به طوری که بدو از ناچاری در مقابل وی تسلیم شوند و سرانجام از جان و دل برای او خاضع گردیدند.» (پیشین، صص ۱۲۷-۱۲۹). وی اعراب را در مقابل فصاحت و برتری فوق‌العاده و بی‌نظیر قرآن، معترف به ضعفشان می‌داند (پیشین، صص ۱۵۹-۱۶۰) و یکی از اصول فصاحت را کاربرد دقیق کلمات و حروف برشمرده است به گونه‌ای که هیچ تغییری، تقدم یا اضافه‌ای بر آن وجود ندارد (پیشین، ص ۱۷۳).

فاضل لنگرانی وجه بلاغت را از جمله وجوه اعجاز و تحدی قرآن برمی‌شمارد که در وقوع آن، شکی وجود ندارد (فاضل لنگرانی، ۱۳۷۱ش، ص ۶۷). محمد هادی معرفت در بیان اعجاز لفظی قرآن اظهار می‌دارد: «صاحبان ادب و بیان، به این متمایل شده‌اند که فصاحت بالغه و بلاغت والای قرآن، اعجاز است. در نظم بدیع یا استحکام عجیب، قبل از آن نظیری نبوده و جایگزین هم نداشتند است. عباراتش، تألیف منظم و لغاتش، نظمی استوار دارد. هر لفظی در موضع لایق و متناسب با خودش، قرارداده شده و هر کلمه‌ای جایگزینی دقیق و استحکامی کامل دارد.» (معرفت، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۲۸). در وجود ارتباط اعجاز قرآن با فصاحت و بلاغت که مورد توافق دانشمندان اسلامی و غیر اسلامی می‌باشد، یکی از معاصران می‌نویسد: «این موضوع از یک سو با انکار اعجاز قرآن از ناحیه برخی ملحدان و منکران در قرن‌های دوم و سوم مرتبط بوده و از سوی دیگر، با اندیشه برخی از مسلمانان که قرآن را از حیث سبک و اسلوب و الفاظ و عبارات، هم‌پای عبارات بشری می‌دانستند، بدون ارتباط نبود.» (معارف، ۱۳۸۵ش).

ابعاد دیگری از اعجاز لفظی نیز متصور است که جهت رعایت اختصار، از ذکر آنها اجتناب می‌شود.

مفهوم تأکید در زبان عربی و قرآن کریم

در تأکید، اصلی مورد نظر است که با قصد و توجه، آن را تأکید می‌کنند.

جرجانی در این باره می‌نویسد: «تأکید، نوعی تقييد است. پس وقتی کلام دارای تأکید را نفی کردی، نفیت متوجه تأکید بوده و بر آن واقع می‌شود.» (جرجانی، ۱۴۰۷ق، ص ۲۷۱). معمولاً قصد از تأکید، بیان چیزی است که واقع شده ولی لازم است با شدت و عنایت بیشتری ذکر شود. اصل در کلام، تأکید نیست بلکه تأکید، حقیقتی خلاف اصل است؛ به عبارت دیگر، با آوردن تأکید در کلام خویش، از حقیقت رخ داده یا موجود، با توجه ویژه یاد می‌شود (نک: زرکشی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، صص ۴۸۵-۵۱۸). محقق دیگر درباره تأکید می‌آورد: «در تأکید، مؤکد برای برداشته شدن هرگونه احتمال چشم‌پوشی یا غفلت، مورد تقریر قرار می‌گیرد.» (الدقر، بی‌تا، ص ۱۱۹).

عموم اندیشمندان مسلمان، اعتقاد به واقع شدن تأکید در قرآن و سنت دارند. البته در انواع، علائم، ادوات و حالات مختلف آن باید به نظریات گوناگون توجه نمود.

جرجانی به اهمیت مبحث تأکید، چنین اشاره می‌کند: «بدان یکی از چیزهایی که راه به شناخت کنایه و شواهدش را مشکل می‌کند، این است که در تأکید و علائم، تفاوت‌های مخفی‌ای وجود دارد که عموم مردم و بسیاری از خواص نسبت به آن علم ندارند. در بعضی از مواضع به آن نادان بوده و در موضعی دیگر، آن را می‌شناسند ولی نمی‌دانند که آن است و به بیان دیگر، فی‌الجمله یا به تفصیل، به آن معرفت ندارند.» (جرجانی، ۱۴۰۷ق، صص ۲۹۶-۲۹۷).

تأکید از یک منظر کلی، به دو نوع لفظی و معنوی تقسیم می‌شود: ۱- تأکید لفظی: در این نوع از تأکید، لفظ اول اعم از این که فعل، اسم، حرف یا جمله باشد تکرار می‌شود (الدقر، بی‌تا، ص ۱۱۹)؛ مانند: «و جاء ربك و الملك صفاً صفاً» (فجر: ۲۲). در این آیه «صفاً» دوم تأکید لفظی برای «صفاً» اول است، «ایعدکم انکم اذا متم و کنتم تراباً و عظاماً انکم مخرجون» (مؤمنون: ۳۵). در این آیه، ضمیر «کم» در «انکم» تأکید لفظی برای ضمیر «کم» در «ایعدکم» می‌باشد. البته ممکن است تکرار با لفظ هم‌معنا صورت گرفته باشد (سیوطی، بی‌تا، ج ۳، صص ۲۲۱-۲۲۲)؛ همانند: «و غرابیب سود» (فاطر: ۲۷). در این آیه، کلمه «سود» تأکید لفظی «غرابیب» ولی با لفظی هم‌معنای آن می‌باشد. ۲- تأکید معنوی: در این نوع از تأکید، با الفاظی غیر از الفاظ اول، آن را مورد تأکید قرار می‌دهند (الدقر، بی‌تا، صص ۱۲۰-۱۲۱). از جمله الفاظ آن «کلّ» و «أجمع» است؛ نظیر: «فسجد الملائکه کلهم اجمعون» (حجر: ۳۰). در این آیه الفاظ «کل» و «اجمعون» برای تأکید «الملائکه» به کار رفته‌اند.

از جمله ادواتی که برای تأکید در زبان عربی و قرآن کریم به کار می‌روند، «حروف زایده» می‌باشند.

حروف زایده

حروف را در زبان عربی به دو دسته کلی تقسیم می‌کنند: ۱- حروف مبانی یا حروف تهجی که الفبای زبان عربی‌اند و کلمات، متشکل از آنهاست؛ ۲- حروف معانی یا «حروف» در اصطلاح ادبیات عرب که در مقابل اسم و فعل، نوعی از کلمه و دارای معنایی‌اند وابسته به کلمات مجاور خویش.

حروف معانی در ادبیات عرب دسته‌های مختلفی دارند؛ نظیر: حروف جر، حروف ناصبه، حروف جازمه، حروف مشبیه بالفعل، حروف عاطفه و حروف استفهام.

دسته‌ای از حروف، حروف زایده تأکیدی هستند که از دیدگاه دانشمندان نحو، زایده هستند که ولو عمل نحوی داشته باشند، در صورت حذف، خلل و اشکالی در جمله ایجاد نمی‌شود؛ به تعبیر دیگر، حذف یا اثبات آنها، تغییری در جمله ایجاد نمی‌کند. اما از منظر دانشمندان بلاغت، این حروف حداقل معنای تأکید دارند، حال آن‌که در واقع، نقشی فراتر از تأکید در جمله دارند. پیش از این‌که این حروف را به تفصیل بازشناسی نمود و کاربرد و مفهوم آنها در قرآن بررسی شود، به کلامی از رافعی اشاره می‌شود که توجه به آن، گویای اهمیت بحث می‌باشد. وی می‌نویسد: «در قرآن بعضی از کلمات یافت می‌گردد که نحوی‌ها به گمان خود آن را زایده دانسته‌اند؛ از آن جمله در آیه «فبما رحمة من الله لنت لهم» (آل عمران: ۱۵۹) و آیه «فلما أن جاء البشير القاه على وجه فارتد بصيراً» (یوسف: ۹۶) وجود دارد که عبارت از «ما» در آیه اول و «أن» در آیه دوم است. اگر این دو حرف برداشته شود گذشته از آن‌که از جمال ترکیب و حسن نظم آن کاسته می‌شود، از دقایق معنوی نیز خالی می‌گردد؛ زیرا «ما» در آیه اشاره به ملائمت پیامبر (ص) در انجام امور و تأکید آن است به وسیله مد و فاصله بین جار و مجرور که مجالی برای تدبیر و تفکر در اهمیت رحمت بوده باشد و غرض از آن، در آیه دوم اشاره به وجود فاصله میان انداختن پیراهن یوسف بر روی یعقوب و آمدن وی می‌باشد و به واسطه دوری میان یوسف و پدر او، ایشاعاری بر انتظار و اضطراب یوسف می‌نماید و نیز متضمن لطایف دیگری می‌باشد.» (رافعی، ۱۳۶۱ ش، صص ۱۷۵-۱۷۶).

علمای نحو، حروف متعددی را به عنوان «حروف زایده تأکیدی» برشمرده‌اند که درباره هر یک، توضیح مختصری داده خواهد شد:
۱- از ابو عبیده و ابن قتیبه، یکی از کاربردهای آن را زایده تأکیدی دانسته‌اند؛ مانند: «و اذ قال ربك للملائكة» (بقره: ۳۰). البته این قول از اعتبار برخوردار نیست و دانشمندان دیگر، آن را قابل قبول ندانسته‌اند (ابن هشام انصاری، بی‌تا، ج ۱، ص ۸۳؛ سیوطی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۷۴).

۲- اذا: بعضی، در مواردی همانند «اذا السماء انشقت» (انشقاق: ۱)، حرف «اذا» را زایده دانسته‌اند و معنای آن را «انشقت السماء» همانند «اقتربت الساعة» (قمر: ۱) دانسته‌اند (سیوطی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۸۰). البته این نظر در دید سایر دانشمندان قابل قبول محسوب نمی‌شود.

۳- ال: الف لام زایده دو نوع لازم و غیر لازم دارد. نوع لازم در موصولات و اسامی علم به کار می‌رود؛ مانند: «المدینه» (توبه: ۱۰۱). نوع غیر لازم در شعر یا برای لمح در اسامی به کار می‌رود (ابن هشام انصاری، بی‌تا، ج ۱، صص ۵۱-۵۳؛ سیوطی، بی‌تا، ج ۲، صص ۱۸۶-۱۸۷؛ مالقی، ۱۴۲۳ق، صص ۱۶۴-۱۶۵). در اسم زمان حاضر مثل «الآن» نیز الف لام زایده لازم است (الدقر، بی‌تا، صص ۴۹-۵۰).
۴- الّا: «الّا» در بعضی از اشعار یا در صورت تکرار، ممکن است زایده تأکیدی باشد (ابن هشام انصاری، بی‌تا، ج ۱، ص ۷۳؛ الدقر، بی‌تا، ص ۵۳).

۵- الی: قرآء، این کاربرد برای «الی» را بیان کرده و در اثبات آن، به قرائت «فاجعل افئده من الناس تهوی الیهم» (ابراهیم: ۳۷) استدلال کرده است. در قرائات شاذ، به صورت «تهوی الیهم» قرائت شده است، در حالی که قرائت معروف «تهوی الیهم» می‌باشد (عمر و مکرم، ۱۴۱۲ق، ج ۳، ص ۲۴۰). البته در پذیرش آن اشکال وجود دارد و دانشمندان دیگر، آن را نپذیرفته‌اند (ابن هشام انصاری، بی‌تا، ج ۱، ص ۷۶؛ سیوطی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۹۲).

۶- أم: در موارد معدودی، «أم» را زایده دانسته‌اند. ابوزید در آیه «افلاتبصرون ام انا خیر» (زخرف: ۵۱-۵۲)، این کلمه را زایده دانسته است (ابن هشام انصاری، بی‌تا، ج ۱، ص ۴۸؛ سیوطی، بی‌تا، ج ۲، ص ۱۹۶). البته پذیرش زایده بودن این کلمه - حداقل در این آیه - بعید به نظر می‌رسد.

۷- آن: در چهار موضع، «آن» زایده تأکیدی به کار می‌رود: بیش‌تر کاربرد آن، بعد از «لما» حینیه است؛ مانند: «و لَمَّا آن جاءت رسلنا لوطاً سیء بهم» (عنکبوت: ۲۳)؛ بین «لُو» و فعل قسم یا قبل از «لُو»؛ مانند: «و أن لو استقاموا علی الطریقه» (جن: ۱۶)؛ بین کاف و مجرور آن به طور خاص در شعر؛ بعد از «اذا» (ابن هشام انصاری، بی‌تا، ج ۱، صص ۳۳-۳۴؛ مالقی، ۱۴۲۳ق، صص ۱۹۷-۱۹۸). سیوطی تنها نوع اول را اشاره می‌کند. سپس نظر اخفش در زایده بودن «آن» در مواردی نظیر «و ما لنا أن لائقاً فی سبیل الله» (بقره: ۲۴۶) را بیان رد می‌کند (سیوطی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۰۴). الدقر، انواع اول، دوم و سوم را ذکر می‌نماید (الدقر، بی‌تا، صص ۶۳-۶۴).

۸- إن: اکثر موارد کاربرد «إن» زایده تأکیدی، بعد از «ما» نافیه است. البته بعد از «ما» موصولی یا مصدری و بعد از «الا» استفتاحی نیز به کار برده می‌شود (ابن هشام انصاری، بی‌تا، ج ۱، ص ۲۵؛ الدقر، بی‌تا، صص ۶۶-۶۷). مالقانی تنها وقوع «إن» زایده بعد از «ما» نافیه را ذکر می‌کند (مالقی، ۱۴۲۳ق، صص ۱۹۱-۱۹۲). سیوطی وقوع آن را تنها با یک مثال بیان کرده است (سیوطی، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۰۰).

۹- بر: این حرف در شش موضع به عنوان زایده تأکیدی به کار می‌رود: بر سر فاعل؛ مانند: «و کفی بالله شهیداً» (فتح: ۲۸)؛ بر سر مفعول؛ مانند: «و لاتلقوا بایدیکم الی التهلکه» (بقره: ۱۹۵)؛ بر سر مبتدا؛ مانند: «بایکم المفتون» (قلم: ۶)؛ بر سر خبر؛ مانند: «و ما الله بغافل عما تعملون» (بقره: ۷۴)؛ بر سر حالی که عاملش منفی باشد؛ بر سر تأکید با «نفس» و «عین»؛ مانند: «یتربصن بانفسهن» (بقره: ۲۳۴). البته در این نوع، اشکال وجود دارد و پذیرش آن را به عنوان حرف زایده، بعید می‌کند (ابن هشام انصاری، بی‌تا، ج ۱، صص ۱۰۶-۱۱۱؛ سیوطی، بی‌تا، ج ۲، صص ۲۱۷-۲۱۸). مالقی، به موارد پنجم و ششم اشاره نمی‌کند و به جای آن دو نوع خبر و دو نوع فاعل را بیان کرده است

(مالقی، ۱۴۲۳ق، صص ۲۲۵-۲۲۹). زرکشی تنها به وجود بقاء زاید تأکیدیه بر سر خبر اشاره نموده است (زرکشی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، صص ۵۱۳-۵۱۴). الدقر با اشاره‌ای کلی، به کاربرد این نوع از «ب» اشاره می‌کند (الدقر، بی‌تا، ص ۸۳).

۱۰- بَل : هرچند برخی، آن را بعد از نفی، زایده تأکیدیه دانسته‌اند ولی گروهی دیگر، آن را مردود می‌دانند (ابن هشام انصاری، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۱۳). به هرحال، زایده بودن آن کم‌تر مورد پذیرش و توجه است.

۱۱- فَ: سیبویه چنین نوعی را معتبر نمی‌داند ولی اخفش، وجود آن را بر سر خبر و فرآء و گروهی دیگر، جواز خبر امر و نهی برای آن را قطعی می‌دانند؛ مانند: «هذا فليذوقوه حميم و غساق» (ص: ۵۷) (ابن هشام انصاری، بی‌تا، ج ۱، صص ۱۶۵-۱۶۶؛ سیبویه، بی‌تا، ج ۲، صص ۲۴۹؛ الدقر، بی‌تا، ص ۲۵۷). سیبویه، این فاء را به معنای سببیه دانسته است (مالقی، ۱۴۲۳ق، ص ۴۴۹). بعضی از دانشمندان نحو، فاء را بعد از «رُبَّ» و «بَل» نیز زایده دانسته‌اند ولی این نظر، ضعیف محسوب شده است (پیشین، ص ۴۵۰).

۱۲- فِ: ابوعلی فارسی، این حرف را تنها در مواقع ضرورت، زایده تأکیدیه دانسته است (ابن هشام انصاری، بی‌تا، ج ۱، ص ۱۷۰)، اما بعضی از دانشمندان در نظیر آیه «و قال اركبوا فيها» (هود: ۴۱) نیز زایده می‌دانند (سیبویه، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۵۱).

۱۳- ك: كاف در نظیر آیه «ليس كمثله شيء» (شوری: ۱۱) را عموم دانشمندان نحو و تفسیر قرآن، زایده تأکیدیه دانسته‌اند، هرچند ضابطه کاربرد آن را به عنوان زایده برنشمده‌اند (ابن هشام انصاری، بی‌تا، ج ۱، صص ۱۷۹-۱۸۱؛ سیبویه، بی‌تا، ج ۲، صص ۲۵۳-۲۵۴؛ الدقر، بی‌تا، ص ۲۷۲). البته کاف در «كَمَا» و کاف بین مضاف و مضاف‌الیه از دیگر موارد جواز کاربرد این نوع کاف است. همچنین کاف در «كَذَا» و «كَأَنَّ» از مواضع کاربرد ضروری کاف زایده محسوب می‌شود (مالقی، ۱۴۲۳ق، صص ۲۷۷-۲۸۲).

۱۴- ل: برای لام زایده تأکیدیه، کاربردهایی را بیان کرده‌اند: لام بین فعل متعدی و مفعول به آن؛ نظیر: «قل عسى ان يكون ردف لكم بعض الذي تستعجلون» (نمل: ۷۲)؛ لام مَقْحَمَه که بین مضاف و مضاف‌الیه به کار می‌رود؛ لام تقویه؛ نظیر: «ان كنتم للرويا تعبرون» (یوسف: ۴۳) و «فعال لما يريد» (بروج: ۱۶)؛ لام مستغاث طبق نظر مَبْرَد و برخی دیگر (ابن هشام انصاری، بی‌تا، ج ۱، صص ۲۱۵-۲۲۰؛ سیبویه، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۶۷)؛ لام بر سر «بَعْد»؛ لام بعد از لام جر؛ لام بر سر «لَوْلَا»؛ لام بر سر «عَلَّ» بنا بر قول بعضی از دانشمندان نحو؛ لام بین اسماء اشاره و کاف خطاب؛ نظیر: «ذلك لمن خاف مقامي» (ابراهیم: ۱۴)، «و تلك الجنة التي اورتتموها» (زخرف: ۷۲)، «ذلكما مما علمني ربي» (یوسف: ۳۷)، «ذلكم الله ربكم» (فاطر: ۱۳) این لام برای تأکید مخاطب و مراعات دور بودن فرد یا شیء مورد اشاره به کار می‌رود؛ لام موجود در برخی کلمات بی‌آن که دلیلی برای آن وجود داشته باشد (مالقی، ۱۴۲۳ق، صص ۳۲۱-۳۲۳)؛ لام در خیر «لكن» و «أن» (الدقر، بی‌تا، ص ۳۰۵).

۱۵- لا: در مواضعی، «لا» زایده تأکیدیه به کار می‌رود که در برخی موارد از آنها، اقوال دیگری نیز ذکر شده است؛ نظیر: «لااقسم بيوم القيامة» (قیامه: ۱)، «قل تعالوا اتل ما حرم ربكم عليكم ان لاتشركوا به شيئاً» (انعام: ۱۵۱)، «و ما يشعركم انها اذا جاءت لا يؤمنون» (انعام: ۱۰۹)، «و حرام على قريه اهلكتناها انهم لا يرجعون» (انبیاء: ۹۵)، «ما كان لبشر ان يوْتية الله الكتاب و الحكم و النبوة ثم يقول للناس كونوا عبادا لي من دون الله و لكن كونوا ربانيين بما كنتم تعلمون الكتاب و بما كنتم تدرسون. و لا يأمركم ان تتخذوا الملائكة و النبيين اربابا» (آل عمران: ۷۹-۸۰). البته در تمام مواضع مذکور، نظرهای دیگری نیز بیان شده است (ابن هشام انصاری، بی‌تا، ج ۱، صص ۲۴۸-۲۵۳؛ سیبویه، بی‌تا، ج ۲، صص ۲۷۱-۲۷۲). گاهی «لا» به معنای «غیر» و بین جار و مجرور، معطوف و معطوف‌الیه، نعت و منعت و نظیر آنها زایده است؛ نظیر: «غیر المغضوب عليهم و لا الضالین» (حمد: ۷) (الدقر، بی‌تا، ص ۲۹۲). همچنین «لا» بین حرف ناصب و فعل مضارع پس از آن، یا بین حرف جازم و فعل مضارع پس از آن زایده است؛ مانند: «و قاتلوهم حتی لاتكون فتنة» (انفال: ۳۹) و «ان لاتنصروه فقد نصره الله» (توبه: ۴۰). «لا» زایده ممکن است برای تأکید نفی به کار رفته باشد؛ مثل: «لا بارد و لا کریم» (واقعه: ۴۴). در موارد خواص و استثنایی غیر از موارد یاد شده، «لا» زایده به کار می‌رود (مالقی، ۱۴۲۳ق، صص ۳۴۱-۳۴۵).

۱۶- ما: «ما» زایده دو نوع کلی دارد: ۱- «ما» کافه که خود سه نوع است: کافه از عمل رفع که به سه فعل متصل می‌شود: قَلَّ، كَثُرَ، طَالَ؛ کافه از عمل نصب و رفع که به حروف مشبیه بالفعل متصل می‌شود؛ همانند: «انما الله الة واحد» (نساء: ۱۷۱)، «كأنما يساقون الى الموت» (انفال: ۶)؛ کافه از عمل جر که به حروف و ظرف‌ها متصل می‌شود؛ مثل: «رَبِّمَا يود الذين كفروا» (حجر: ۲)، «اجعل لنا إلهاً كما لهم إلهه» (اعراف: ۱۳۸). ۲- «ما» غیر کافه که خود دو نوع عوض و غیر عوض دارد؛ مانند: «اینما تکنونوا یدرککم الموت» (نساء: ۷۸)، «فقليلا ما يؤمنون» (بقره: ۸۸) بنا بر یک قول (ابن هشام انصاری، بی‌تا، ج ۱، صص ۳۸۲-۳۸۵؛ سیبویه، بی‌تا، ج ۲، صص ۲۸۹، ۱۹۸-۲۹۰؛ الدقر، بی‌تا، صص ۲۸۹-۲۹۰؛ مالقی، ۱۴۲۳ق، صص ۳۸۲-۳۸۵). ۳- «ما» بعد از «ان»؛ همانند: «فأما يأتينكم مني هدى» (بقره: ۳۸) (زرکشی، ۱۴۱۵ق، ج ۲، صص ۵۱۳-۵۱۴).

۱۷- مین: سه شرط برای زایده بودن آن وجود دارد: قبل از آن، نفی، نهی یا استفهام با «هل» وجود داشته باشد؛ مجرور آن، نکره باشد؛ مجرور آن، فاعل، مفعول به یا مبتدا باشد. در آیات «و ما تسقط من ورقه الا يعلمها» (انعام: ۵۹)، «ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت» (ملک: ۳)، «هل تری من فطور» (ملک: ۳) حرف «مین» زایده به کار رفته است (ابن هشام انصاری، بی‌تا، ج ۱، صص ۳۲۲-۳۲۷؛ سیبویه، بی‌تا، ج ۲، ص ۲۹۵؛ الدقر، بی‌تا، ص ۳۷۹؛ مالقی، ۱۴۲۳ق، صص ۳۸۹-۳۹۱).

۱۸- و: موارد کاربرد واو زایده محدود است و در بعضی مواضع نیز، نظرات مختلفی در خصوص آن وجود دارد. از جمله مواضعی که ادعای زایده بودن واو در آنها شده، می‌توان اشاره نمود به: «حتی اذا جاؤوها و فیتحت ابوابها» (زمر: ۷۳)، «فلما اسلما و تله للجبین. و نادیناه

ان یا ابراهیم» (صافات: ۱۰۳-۱۰۴) (ابن هشام انصاری، بی تا، ج ۱، ص ۳۶۲؛ سیوطی، بی تا، ج ۲، ص ۳۰۶). همچنین در آیه «و اذنت لربها و حَقَّتْ» (انشقاق: ۲) قول زایده بودن واو بیان شده است (مالقی، ۱۴۲۳ق، صص ۴۸۶-۴۸۹).

کاربرد حروف زایده در قرآن

صرف نظر از اختلاف نظر در خصوص کاربردهای حروف زایده در قرآن کریم، مناسب است لیستی از کلیه کاربردهای این حروف در قرآن ارائه شود. این لیست بر اساس کتاب «معجم حروف المعانی فی القرآن الکریم» استخراج و تنظیم شده است: حرف «آن» (۳ موضع) (نک: شریف، ۱۴۱۷ق، ج ۱، صص ۳۶۵-۳۷۸)؛ حرف «ب» (۱۷۴ موضع) (نک: پیشین، ج ۲، صص ۴۵۴-۵۰۱)؛ حرف «ف» (۴۶ موضع) (نک: پیشین، ج ۲، صص ۶۸۳-۷۵۰)؛ حرف «ک» (۱۵ موضع) (پیشین، ج ۲، صص ۷۹۶-۷۹۹)؛ حرف «ل» (۵۲ موضع) (نک: پیشین، ج ۲، صص ۸۲۱-۸۸۶)؛ حرف «لا» (۱۹۱ موضع) (نک: پیشین، ج ۲، صص ۸۹۱-۹۲۰)؛ حرف «ما» (۵۷ موضع) (نک: پیشین، ج ۳، صص ۹۶۹-۱۰۱۴)؛ حرف «مِن» (۱۹۸ موضع) (نک: پیشین، ج ۳، صص ۱۰۴۳-۱۱۰۳)؛ حرف «و» (۶ موضع) (نک: پیشین، ج ۳، صص ۱۱۵۰-۱۳۲۲).

بررسی نمونه‌هایی از کاربرد حروف زایده در قرآن کریم

در این بخش از مقاله، به عنوان نمونه دو مورد از کاربرد حروف زایده در قرآن کریم مورد بررسی قرار می‌گیرد.

۱- حرف «آن» در آیه ۳۳ سوره عنکبوت:

در سیاق آیات ۱۶ به بعد از سوره عنکبوت، به بخش‌هایی از زندگی حضرت ابراهیم (ع) اشاره می‌شود. در خلال داستان آن پیامبر بزرگ الهی، از حضرت لوط (ع) به عنوان یکی از مؤمنان به ایشان و سپس یکی از پیامبران فرستاده شده به سوی گروهی از مردم یاد می‌شود. پس از بیان سرپیچی آن قوم از دستورات حضرت لوط (ع)، بیان می‌فرماید: «و لَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا إِبْرَاهِيمَ بِالْبُشْرَى قَالُوا إِنَّا مُهْلِكُوا أَهْلَ هَذِهِ الْقَرْيَةِ إِنَّ أَهْلَهَا كَانُوا ظَالِمِينَ. قَالَ إِنَّ فِيهَا لُوطًا قَالُوا نَحْنُ أَعْلَمُ بِمَن فِيهَا لَنُنَجِّيَنَّهُ وَأَهْلَهُ إِلَّا امْرَأَتَهُ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ. پس از آن، آمدن فرشتگان خدا نزد حضرت لوط (ع) را ذکر نموده است که این آمدن، برای آوردن پیام خدا در نزول عذاب بر آن قوم بود: «و لَمَّا آن جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَاءَ بِهِمْ وَ ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَ قَالُوا لَا تَخَفْ وَ لَا تَحْزَنْ إِنَّا مُنْجِيكَ وَ أَهْلَكَ إِلَّا امْرَأَتَكَ كَانَتْ مِنَ الْغَابِرِينَ.»

با عنایت به کاربرد حروف «آن» در عبارت «و لَمَّا آن جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَاءَ بِهِمْ» لازم است به اقوال دانشمندان ادب عرب و مفسران توجه نموده و جایگاه آن به دقت بررسی شود.

زمخشری می‌نویسد: «حرف «آن» صله‌ای است که وجود دو فعل را مترتب بر دیگری در دو وقت مجاور و بدون فاصله تأکید می‌کند، گویی که آن دو در یک زمان موجودند. گویی گفته شود: پس زمانی که آمدن ایشان را احساس کرد، به آنان از غیر وقت ترس بر آنان از ناحیه قومی ناراحتی رسید.» (زمخشری، بی تا، ج ۳، ص ۴۵۳). ابوحیان در تکمیل بیان زمخشری اشاره کرده است: «زایده بودن «آن» بعد از «لَمَّا» قاعده‌ای فراگیر است.» (ابوحیان اندلسی، ۱۴۲۰ق، ج ۸، ص ۳۵۵). بیضاوی شیرازی و به تبع وی، قمی مشهدی با بیانی دیگر چنین گویند: «حرف «آن» برای تأکید دو فعل و اتصال آنهاست.» (بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۴، ص ۱۹۴؛ قمی مشهدی، ۱۳۶۸ش، ج ۱۰، ص ۱۴۳). ابن‌عاشور به تفصیل و چنین بر موضوع تأکید می‌کند: «حرف «آن» حرف زایده تأکیدی است و بیش‌تر بعد از «لَمَّا» اضافه می‌شود و افاده تحقیق ربط بین مضمون دو جمله بعد از «لَمَّا» را دارد. اینجا برای تحقیق ربط بین آمدن رسولان و ناراحتی لوط با آنان است. معنای تحقیق آن در این‌جا، سرعت اقتران و وقت‌گذاری بین شرط و جزا برای تذکر است که ناراحتی بعد از آمدن آنان است و با او، بدون فاصله برخورد کرد. این کار، از عادت معامله قوم لوط با میهمانان شهرشان بود. لوط، می‌دانست آنان ملائکه‌اند که به صورت مردانی آمدند. در این‌جا تذکر به این‌که ناراحتی پیش آمده و تنگ‌دستی از کار آنان اراده شده پیش از این‌که مشخص شود آنان فرشته‌اند و برای هلاک کردن اهل شهر آمده بودند و پیش از این‌که بگویند: «لا تخف و لا تحزن.» (ابن‌عاشور، بی تا، ج ۲، صص ۱۶۵-۱۶۶). سمین حلبی نیز بر زایده بودن «آن» و شیوه کاربرد آن تأکید دارد (سمین حلبی، ۱۴۲۴ق، ج ۹، ص ۱۹) و درویش نیز علاوه بر آن، به مفهوم مهلت همراه با ترتیب در وقت مجاور و بدون فاصله اشاره دارد (درویش، ۱۴۱۵ق، ج ۷، ص ۴۲۸).

جست‌وجو در قرآن کریم، نشان می‌دهد عبارت «و لَمَّا آن جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَاءَ بِهِمْ» با اختلافی اندک در آیه ۷۷ سوره هود چنین آمده است: «و لَمَّا جَاءَتْ رُسُلُنَا لُوطًا سَاءَ بِهِمْ وَ ضَاقَ بِهِمْ ذَرْعًا وَ قَالَ هَذَا يَوْمٌ عَصِيبٌ. اختلاف این دو آیه نشان می‌دهد یکی از تفاوت‌های کاربرد حروف زایده در این‌جا و به کار نرفتن آن در آیه ۷۷ سوره هود است.

فخر رازی در ارتباط بین دو آیه می‌گوید: «در این تفاوت عبارت، حکمت بالغه‌ای وجود دارد. در وقت آمدن فرشتگان طبق آیه ۳۱، سخن آنان «انا مهلكو» است که متصل به آمدن ایشان نیست زیرا ابتدا بشارت داده و درنگ کردند. سپس بر زبان جاری ساختند: «انا مهلكو» و سپس درنگ بعد از آمدن و پس از آن، خبر دادن به هلاک نیکوست. پس هر که در حالی که خبری هولناک وجود دارد، شایسته است به ناگاه مواجه نشود و واقعیت ترس بر جان ایشان موجود است.» (فخرالدین رازی، ۱۴۲۰ق، ج ۵، ص ۵۲). نیشابوری نیز در

تفسیرش می‌نویسد: «وقتی به حرف «لَمَّا» که به جواب نیاز دارد، حرف «ان» متصل شود، بر وقوع جواب بدون فاصله دلالت دارد. در سوره هود، کلامی در پی کلام دیگر آمده و کلام را طولانی نموده است و لذا کاربرد «ان» در جمله زیبا نیست، هر چند داستان واحدی است (و توقع این بود که یکسان عمل شود).» (نیشابوری، ۱۴۱۶ق، ج ۵، ص ۳۸۴). ابن‌عاشور نیز به اختصار در مقام ارتباط بین دو آیه گفته است: «حرف «ان» در سوره هود نیست زیرا در آن سوره، به تفصیل سبب ناراحتی و سخنان لوط(ع) مورد اشاره است. البته، از تذکر به این موضوع در آیه بی‌نیاز است و تأکید در این جا، نوعی اطناب است.» (ابن‌عاشور، بی‌تا، ج ۲۰، ص ۱۶۶).

در جمع‌بندی مطالب آیه ۳۳ سوره عنکبوت و مقایسه با آیه ۷۷ سوره هود می‌توان گفت:

- ۱- در سوره هود، ماجرای نزول فرشتگان بر حضرت لوط(ع) و خبر هلاک کردن قوم ایشان به تفصیل بیان شده است. فاصله آمدن فرشتگان تا دادن خبر هلاک کردن آن قوم و ناراحتی حضرت لوط(ع) با ذکر گفتگوهای آن حضرت و قومش همراه است.
- ۲- در آیات سوره عنکبوت، بر خلاف سوره هود، چون موضوع به‌طور کلی و گذرا ذکر شده، حرف زاید تأکیدی «ان» جایگزین اتفاق‌های میان موضوع است. در واقع، حرف «ان» جانشین وقایع گردیده است.
- ۳- سوره هود در ترتیب مصحف پیش از سوره عنکبوت است. در سوره هود، موضوع به تفصیل بیان می‌شود و پس از این تفصیل، در سوره عنکبوت، موضوع به اجمال ذکر شده است.

۲- حرف «ک» در آیه ۱۱ سوره شوری:

سوره مبارکه شوری با ذکر وحی الهی آغاز شده و پس از اشاره به سیزده وصف خدای متعال، در آیه ۱۱ به عبارت مورد نظر می‌رسد: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ.

در این عبارت، معنای هر یک از «ک» و «مثل» چیست؟ چه رابطه‌ای با هم دارند؟ از نظر نحوی، چه جایگاهی دارند؟

نظر دانشمندان ادبیات عرب و مفسران قرآن در خصوص این عبارت، مختلف بوده و ابعاد گسترده‌ای در آن، مورد توجه می‌باشد. شیخ طوسی در معنای عبارت، سه نظر را ذکر می‌کند: «کاف زائده است و تقریر عبارت چنین است: «لیس مثل الله شیء من الموجودات و لا المعدومات». رمانی گوید: هنگامی که مثل خدا را نفی کرده باشد، در نفی شبیه کامل است. شریف مرتضی قایل است: کاف زاید نیست و نفی مثل برای مثل خدا کرده است و وقتی مثل او، شبیه ندارد، خودش هم مثل ندارد.» (طوسی، بی‌تا، ج ۹، ص ۱۴۸). هر چند زمخشری وجود کلمه اضافه در قرآن را قبول ندارد و برای هر کلمه و حرفی، جایگاه خاصی قایل است، اما در تفسیر این عبارت، طوری بیان داشته که زاید بودن کاف برداشت می‌شود. وی چنین می‌گوید: «عبارت «لیس کمثله شیء» از باب کنایه است و تفاوت آن با «لیس کالله شیء» نیز از همین باب است. گویی در هر دو عبارت، معنای واحدی مورد نظر است و آن، نفی مماثلت از ذات خداست. می‌توانی تصور کنی کلمه تشبیه برای تأکید تکرار شده است.» (زمخشری، بی‌تا، ج ۴، صص ۲۱۲-۲۱۳). طبرسی در این‌باره گفته است: «کاف زاید و تأکید به معنای نفی است. ... گفته‌اند: معنای آن، این است که اگر برای خدای متعال، مثلی تقدیر شود برای آن مثل، به سبب تقریر عقلی که خدا در صفات یگانه است و غیر او در آن مشارکت ندارد، مثلی وجود ندارد. پس چنانچه مثلی داشته باشد، در صفاتی متفرد است که غیر از او در آن شریکی وجود ندارد. پس آن، خداست. ... گفته‌اند: در عبارت، حذف مضاف است و مثل یعنی صفت و تقدیر آن چنین است: «لیس کصاحب صفته شیء». البته وجه اول، قایل پذیرش است.» (طبرسی، بی‌تا، ج ۹، صص ۳۶-۳۷). در جایی دیگر، طبرسی بیانی دارد که به نظر زمخشری نزدیک است و منظور از آن را - از باب کنایه - نفی شبیه از خدا می‌داند (طبرسی، ۱۳۷۷ش، ج ۴، ص ۴۴). ابوالفتوح رازی در تفسیر عبارت چنین می‌گوید: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ. در او چند قول گفتند: یکی آن که، کاف تشبیه زیادت است و التقدیر: «لیس مثله شیء». و یکی آن که، «مثل» صله است و زیادت و تقدیر آن که: «لیس کهو شیء». و این، نظایر بسیار دارد؛ کقولهم: مثلک یفعل کذا، او مثلی لایرغب فی کذا؛ ای انت و انا. و قال: «فَإِنْ آمَنُوا بِمِثْلِ مَا آمَنْتُمْ بِهِ» (بقره: ۱۳۷) و کذلک هو فی مصحف عبدالله

بن مسعود. و قال اوس بن حجر:	و قتلی کمثل جذوع النخیز	ل تغشاهم سبل منهمر
و قال آخر:	سعد بن زید اذا ابصرت فضلهم	ما ان کمثلهم من الناس من احد
و قال آخر:	لیس کمثل الفتی زهیر	خلق یوازیه فی الفضائل

و آنچه قول محققان است بیان کردیم فی قوله: لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ، فی سوره الانعام.» (ابوالفتوح رازی، ۱۴۰۸ق، ج ۱۷، ص ۱۰۶). بیضاوی معنای مثل را «ذات» می‌داند و در ابتدا کاف را زاید نمی‌داند؛ اما قول زاید تأکیدی بودن و نظر برخی درباره این که مثل یعنی «صفت» را ذکر می‌کند (بیضاوی، ۱۴۱۸ق، ج ۵، ص ۷۸). عُکْبَری که خود از ادیبان محسوب می‌شود، قول غیر زاید بودن کاف را رد کرده است: «کاف زاید است. ... و اگر زاید نبود به محال منجر می‌شد زیرا معنا این گونه می‌شود که خدا مثلی دارد که مثلی برای آن مثل نیست. در این معنا تناقض روشن است. ... گفته‌اند: «مثل» زاید است و معنا «لیس کهو شیء» است؛ نظیر آیه «فان آمنوا بمثل ما آمنتم به» ولی این نظر، بعید می‌باشد.» (عکبری، بی‌تا، ص ۳۳۹). ابن‌عطیه همانند بسیاری از مفسران، زاید بودن کاف را برای اشاره به تأکید بیش‌تر اشاره می‌کند و در تأیید آن، به نظر قاضی ابومحمد استناد می‌کند که کاف برای تأکید، گاهی بر خود کاف نیز داخل می‌شود (ابن‌عطیه اندلسی، ۱۴۲۸ق، ج ۵، ص ۲۸). بسیاری از مفسران، نظر زمخشری را بر سایر نظریات ترجیح داده‌اند. به عنوان نمونه در منهج الصادقین آمده است: «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ نیست همچو او چیزی مانند او. لفظ مثل در این کلام زاید است مثل: مثلک لایفعل کذا، و نشاید که مثل در این آیه بر حقیقت خود باشد زیرا که آن معدی به تناقض می‌شود که آن اثبات مثل و نفی آن است. پس کلام بر سببیل کنایه

باشد یعنی اگر بالفرض او را مثلی می‌بود آن مثل را مثل نمی‌بود به جهت آن‌که به دلایل عقلیه ثابت شده که او سبحانه متفرد است در صفات که اصلاً راه شرکت غیر در آن گشوده نمی‌شود. پس اگر او را بالفرض مثل باشد در صفات متفرد خواهد بود، فحینئذ او خدای باشد و حال آن‌که به دلایل عقلی و سمعی، وحدت او سبحانه ثابت است؛ پس غیر او در صفات متفرد نتواند بود. پس معلوم شد که ایراد مثل، بنا بر قصد مبالغه است در نفی مثل از ذات او، چه نفی از شبهه شیء که بر اخصّ اوصاف آن شیء است موجب نفی است از آن شیء بطریق اولی. و چون دانسته شد که کلام بر وجه کنایه است پس فرقی نباشد میان «لیس کالله شیء» و «لیس کمثله شیء». و پیش بعضی حرف جر زاید است و معنی آن است که نیست مانند او چیزی، پس تکرار کلمه تشبیه به جهت تأکید معنی نفی باشد یعنی اصلاً او را مانند‌ی و نظیری نیست. و بعضی بر آنند که مثل بمعنی صفت است و تقدیر کلام این است: «لیس کصفته صفة» یعنی نیست مانند صفت او صفتی زیرا که جمیع صفات نظر به صفات کمال او ناقص‌اند، پس مثل صفات او نباشند. (کاشانی، ۱۳۳۶ق، ج ۸، ص ۲۰۸). پس از فتح الله کاشانی، فیض کاشانی مجدد به نظر گذشتگان بازمی‌گردد و اظهار نظری شبیه ابن عطیه اندلسی دارد (فیض کاشانی، ۱۴۱۵ق، ج ۴، ص ۲۶۸). در بسیاری از تفاسیر متأخر، همانند محاسن التأویل (قاسمی، ۱۴۱۸ق، ج ۸، ص ۳۵۴)، التحریر و التنویر (ابن عاشور، بی‌تا، ج ۲۵، ص ۱۱۵)، المیزان فی تفسیر القرآن (طباطبایی، ۱۳۷۱ش، ج ۱۸، ص ۲۶) و اطیب البیان فی تفسیر القرآن (طیب، ۱۳۷۸ق، ج ۱۱، ص ۴۶۲) و کتب اعراب مثل اعراب القرآن الکریم و بیانه (درویش، ۱۴۱۵ق، ج ۹، صص ۱۶-۱۹) به نظیر آنچه مفسران و دانشمندان گذشته بیان کرده‌اند اشاره می‌کنند.

اما یکی از مفسران معاصر در این‌باره، نگرشی متفاوت دارد و بیان می‌کند: «سؤال می‌کنیم: چرا کاف تشبیه بر «مثل» اضافه شده است در حالی که کافی بود بفرماید: «لیس مثله شیء»؟ آیا طبق نظر مفسران کاف زایده است؟ یا لطف بدیعی در معناست؟ ما میل داریم به این‌که زیادت را به کلام پروردگاران منسوب نکنیم. ... بعضی از مفسران به این‌که «مثل» معنای شبهه، مساوی و شکل داشته باشد تمایل دارند همان‌گونه که این کلمه به سمت صفات و اسماء نیز تمایل دارد؛ در حالی که «تد» تشابه ذاتی را اشاره دارد و «شبهه» تماثل در کیفیت را و «مساوی» تشابه در کمیت و «شکل» تماثل در مساحت را. «لیس کمثله» یعنی در صفات و اسمائش به هیچ چیز شباهت ندارد. پس کاف معنای تشبیه دارد و مثل، معنای مجمل صفات و اسماء را.» (مدرسی، ۱۴۱۹ق، ج ۱۲، صص ۲۹۶-۲۹۷).

در جمع بندی مطالب مطرح شده در خصوص آیه ۱۱ سوره شوری می‌توان نکاتی را بیان نمود:

- ۱- آرای دانشمندان ذیل این آیه، اختلاف فراوان دارد. با این حال، تأکید بر زایده بودن در تمام آنها مشترک می‌باشد.
- ۲- با در نظر گرفتن قول مشهور یعنی زایده بودن کاف، نکته‌های معنوی و بلاغی متعددی از این آیه برداشت می‌شود؛ نظیر: نداشتن قطعی خدا در اصل وجود.
- ۳- نکته‌سنجی برخی از مفسران در مفهوم لغت «مثل» به معنای جدیدی از آیه منجر می‌شود؛ از آن جمله: نفی شبهه خدا در صفات و اسما علاوه بر نفی اصل شبهه وجودی برای باری تعالی.

ارتباط حروف زایده با نظم آهنگ قرآن کریم

هرچند عموم مفسران و حتی دانشمندان ادب عربی به این جنبه توجه نکرده‌اند، اما برخی از بزرگان که در حوزه الفاظ متشابه در قرآن کریم (الآیات المتشابهات و نه المحکم و المتشابه) و کشف علل تشابه و اختلاف آنها با یک‌دیگر بررسی‌هایی نموده‌اند، به تأثیر وجود این حروف در نظم آهنگ قرآن کریم پرداخته‌اند.

کرمانی یکی از محققانی است که در کتابش با عنوان «البرهان فی توجیه متشابه القرآن» به این مقوله مهم توجه نموده و در مواردی - و البته نه در همه‌جا - به تناسب وجود متشابهات در قرآن کریم به این امر اشاره کرده است. وی در آیه ۳۳ سوره عنکبوت می‌گوید: «سخن خدای متعال «و لما آن جاءت رسلنا لوطاً» و در سوره هود «و لما جاءت» (هود: ۷۷) بدون «آن» است زیرا «لما» اقتضای جواب دارد و وقتی که به آن، حرف «آن» متصل شود، دلالت دارد جواب آن بدون تأخیر و فاصله واقع شده که «سے بهم و ضاق بهم ذرعاً» می‌باشد. نظیر آن در سوره یوسف «فلما ان جاء البشیر القاه علی وجهه فارتد بصیراً» (یوسف: ۹۶) است. اما در سوره هود، به آن کلام‌هایی متصل شده است تا آیه «قالوا یا لوط انا رسل ربک لن یصلوا الیک» (هود: ۸۱). پس چون پاسخ طولانی شد، داخل شدن «آن» بر آن نیکو نیست.» (کرمانی، ۱۴۰۶ق، ص ۱۴۹). وی در موارد دیگری نیز به ارتباط حروف زایده با معنا یا نظم آهنگ آیات اشاره می‌کند (به عنوان نمونه نک: پیشین، صص ۱۱۳-۱۱۴، ۱۲۰-۱۲۱، ۱۶۸).

غرناطی از علمای قرن هشتم نیز در این خصوص نگرش دقیق و جامعی را ارائه کرده است. به عنوان نمونه، وی در علت افزایش «مین» در عبارت «و منکم من یردّ الی اذل العمر لکیلیعلم من بعد علم شیئاً» (حج: ۵) در مقایسه با عبارت «و منکم من یردّ الی اذل العمر لکیلیعلم بعد علم شیئاً» (نحل: ۷۰) علت را تناسب، هم‌شکلی نظم و مراعات لفظ دانسته و لفظ «مین» را به سبب پنج مرتبه تکرار از ابتدای آیه مورد اشاره تا عبارت مورد نظر، کاملاً متناسب دانسته است (حمداوی، ۲۰۰۳م، ص ۱۳۵).

نتیجه‌گیری

۱- کتاب خدای سبحان از چنان ترکیب و نظمی برخوردار است که حتی اگر واژه‌ای از جای خود برداشته شود و در زبان تمام عرب‌ها جستجو کنیم تا بهتر از آن را بیابیم، قطعاً نخواهیم یافت. در تمام سوره، آیات و کلمات قرآن، کلمه‌ای یافت نمی‌شود که جای کلمه‌ای دیگر قرار گیرد یا جایگاهش ناشناخته باشد. همچنین کلمه‌ای که کلمه دیگری بهتر یا حتی شبیه آن باشد، نمی‌توان یافت. انسان‌ها البته به میزان درک و فهم خویش، سیاق، نظم، تناسب، استحکام و بنای استواری برای قرآن یافته‌اند که عقل‌ها را خیره ساخته و همگان را عاجز نموده است.

۲- هرچند از نظر دانشمندان ادب عربی، حروف معانی زایده در قرآن به کار رفته است، ولی زیادت آن فقط از لحاظ علم نحو است و گرنه از منظر فصاحت و بلاغت، معانی مهمی در آن وجود دارد که بدون این حروف در کلام، چه بسا نیاز بود کلمات، عبارات و جملاتی برای رساندن آن معنا استفاده شود.

۳- صرف نظر از اختلاف دانشمندان ادب عربی و مفسران در بیان مفهوم حروف زایده در هر یک از آیات، توجه به منظوری که خدا از کاربرد آن حرف در قرآن داشته است می‌تواند به نشان دادن جلوه‌هایی نو از آیات منجر شود.

۴- کاربرد حروف زایده در قرآن با نظم‌آهنگ قرآن و جنبه لفظی و صوتی ترکیب آیات نیز ارتباط وثیقی دارد که کمتر در بیان محققان به این جنبه به طور تفصیلی پرداخته شده است.

۵- به این علت که هر کلمه قرآنی، برای بیان مقصود خاصی به کار رفته است، هیچ کدام از حروف زایده نحوی قابل حذف از قرآن نیستند. توجه دقیق به این موضوع، اختلاف بین آیات متشابه در این حروف را نمایان تر می‌سازد.

فهرست منابع و مأخذ

(الف) کتب :

۱. قرآن کریم
۲. ابن عاشور، محمد بن طاهر: التحرير و التنوير، بی جا، بی نا، بی تا.
۳. ابن عطیه اندلسی، عبدالحق بن غالب: المحرر الوجیز فی تفسیر الکتب العزیز، تحقیق: عبدالسلام عبدالشافی محمد، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۲۸ ق/ ۲۰۰۷ م، چاپ دوم.
۴. ابن منظور، محمد بن مکرم: لسان العرب، تعلیق: علی شیری، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۰۸ ق، چاپ اول.
۵. ابن هشام انصاری، ابومحمد عبدالله: مغنی اللیب عن کتب الاعراب، تحقیق: محمد محیی‌الدین عبدالحمید، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۶. ابوالفتوح رازی، حسین بن علی: روض الجنان و روح الجنان فی تفسیر القرآن، تحقیق: یاحقی و ناصح، مشهد، بنیاد پژوهش‌های آستان قدس رضوی، ۱۴۰۸ ق.
۷. ابوحنبل اندلسی، محمد بن یوسف: البحر المحیط فی التفسیر، تحقیق: صدقی محمد جمیل، بیروت، دار الفکر، ۱۴۲۰ ق.
۸. انیس، ابراهیم و دیگران: المعجم الوسیط، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۴ ش، چاپ پنجم.
۹. باقلانی، ابوبکر محمد بن طیب: اعجاز القرآن، تحقیق سید احمد صقر، قاهره، دار المعارف، بی تا.
۱۰. بیضاوی شیرازی، عبدالله بن عمر: انوار التنزیل و اسرار التأویل، تحقیق: محمد عبدالرحمن مرعشلی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۱۸ ق، چاپ اول.
۱۱. جرجانی، عبدالقاهر: دلائل الاعجاز، تحقیق و تقدیم محمد رضوان دایه و فایز دایه، دمشق، مکتبه سعدالدین، ۱۴۰۷ ق، چاپ دوم.
۱۲. حمداوی، رشید: المتشابه اللفظی فی القرآن و مسالک توجیهه عند ابی جعفر بن الزبیر الغرناطی، بی جا، مکتبه اولاد الشیخ للتراث، ۲۰۰۳ م.
۱۳. درویش، محیی‌الدین: اعراب القرآن الکریم و بیانہ، دمشق، دار الارشاد، ۱۴۱۵ ق، چاپ چهارم.
۱۴. دقر، عبدالغنی: معجم النحو، قم، مکتبه القیام، بی تا.
۱۵. رافعی، مصطفی صادق: اعجاز قرآن و بلاغت محمد(ص)، ترجمه عبدالحسین ابن‌الدین، تهران، بنیاد قرآن، ۱۳۶۱ ش، چاپ اول.
۱۶. زرقانی، محمدعبدالعظیم: مناهل العرفان فی علوم القرآن، تحقیق: فواز احمد زمرلی، بیروت، دار الکتب العربی، ۱۴۱۷ ق، چاپ دوم.
۱۷. زرکشی، بدرالدین محمد بن عبدالله: البرهان فی علوم القرآن، تحقیق: یوسف عبدالرحمن مرعشلی، جمال حمدی ذهبی و ابراهیم عبدالله کردی، بیروت، دار المعرفه، ۱۴۱۵ ق، چاپ دوم.
۱۸. زمخشری خوارزمی، ابوالقاسم جارالله محمود بن عمر: الکشاف عن حقائق التنزیل و عیون الاقوایل فی وجوه التأویل، بیروت، دار المعرفه، بی تا.
۱۹. سمین حلبی، احمد بن یوسف: الدر المصون فی علوم الکتب المکنون، تحقیق احمد محمد خراط، دمشق، دار القلم، ۱۴۲۴ ق،

- چاپ دوم.
۲۰. سیوطی، جلال‌الدین عبدالرحمن بن ابی‌بکر: الاتقان فی علوم القرآن، تحقیق محمد ابوالفضل ابراهیم، قم، منشورات شریف رضی، بیدار و عزیز، بی تا.
۲۱. شریف، محمد حسن: معجم حروف المعانی فی القرآن الکریم، بیروت، مؤسسه الرساله، ۱۴۱۷ ق، چاپ اول.
۲۲. طباطبائی، سیدمحمدحسین: المیزان فی تفسیر القرآن، قم، مؤسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، ۱۳۷۱ ش، چاپ پنجم.
۲۳. طبرسی، ابوعلی فضل بن حسن: جوامع الجامع، تهران، انتشارات دانشگاه تهران و مدیریت حوزه علمیه قم، ۱۳۷۷ ش، چاپ اول.
۲۴. _____: مجمع البیان لعلوم القرآن، تصحیح و تحقیق: سیدهاشم رسولی محلاتی و سیدفضل‌الله یزدی طباطبائی، بیروت، دار المعرفه، بی تا.
۲۵. طوسی، ابوجعفرمحمد بن حسن: التبیان الجامع لعلوم القرآن، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا.
۲۶. طیب، سیدعبدالحسین: اطیب البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات اسلام، ۱۳۷۸ ق، چاپ دوم.
۲۷. عکبری، عبدالله بن حسین: التبیان فی اعراب القرآن، عمان، بیت الافکار الدولیه، بی تا، چاپ اول.
۲۸. عمر، احمد مختار و مکرم، عبدالعال سالم: معجم القراءات القرآنیه، تهران، انتشارات اسوه، ۱۴۱۲ ق، چاپ اول.
۲۹. فاضل لنکرانی، محمد: مدخل التفسیر، قم، مرکز انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۱ ش، چاپ دوم.
۳۰. فخرالدین رازی، ابوعبدالله محمد بن عمر: مفاتیح الغیب، بیروت، دار احیاء التراث العربی، ۱۴۲۰ ق، چاپ سوم.
۳۱. فیض کاشانی، مولی محسن: الصافی فی تفسیر القرآن، تحقیق: حسین اعلمی، تهران، انتشارات صدر، ۱۴۱۵ ق، چاپ دوم.
۳۲. قاسمی، محمد جمال‌الدین: محاسن التأویل، تحقیق: محمد باسل عیون السود، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۸ ق، چاپ اول.
۳۳. قمی مشهدی، محمد بن محمد رضا: کنز الدقائق و بحر الغرائب، تحقیق و تصحیح: حسین درگاهی، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۸ ش، چاپ اول.
۳۴. کاشانی، مولی فتح‌الله: منهج الصادقین فی الزام المخالفین، تهران، کتابفروشی علمی، ۱۳۳۶ ق.
۳۵. کرمانی، محمود بن حمزه بن نصر: البرهان فی توجیه متشابه القرآن، تحقیق: عبدالقادر عطا، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۰۶ ق، چاپ اول.
۳۶. مآلقی، احمد بن عبدالنور: رصف المبانی فی شرح حروف المعانی، تحقیق احمد محمد خراط، دمشق، دار القلم، ۱۴۲۳ ق، چاپ سوم.
۳۷. مدرسی، سیدمحمدتقی: من هدی القرآن، تهران، دار محبی الحسین، ۱۴۱۹ ق، چاپ اول.
۳۸. معارف، مجید: اعجاز و بلاغت قرآن، روزنامه ایران، ۱۱ تیر ۱۳۸۵.
۳۹. معرفت، محمدهادی: التمهید فی علوم القرآن، قم، مؤسسه انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم، ۱۴۱۵ ق، چاپ دوم.
۴۰. موسوی خوئی، سیدابوالقاسم: البیان فی تفسیر القرآن، تهران، انتشارات کعبه، ۱۳۶۶ ش، چاپ دوم.
۴۱. نیشابوری، نظام‌الدین حسن بن محمد: غرائب القرآن و رغائب الفرقان، تحقیق: زکریا عمیرات، بیروت، دار الکتب العلمیه، ۱۴۱۶ ق، چاپ اول.

(ب) نرم افزارها:

۱. جامع التفاسیر، ویرایش ۲۰۱
۲. المكتبه الشامله، ویرایش ۳۰۴۷